

مواجهه گفتمانی ایران و امریکا: از بیداری اسلامی تا اشغال وال استریت

محمد جمشیدی*

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

چکیده

ایالات متحده نه تنها نتوانست وقوع انقلاب‌های خاورمیانه را پیش‌بینی کند بلکه در درک عمق و احتمال تسری آن به دیگر کشورها نیز ناکام بود. در زمانی که واشینگتن در مواجهه با بیداری اسلامی مشغول اقدامات تاکتیکی بود جمهوری اسلامی ایران ابتکار عمل یک بازی استراتژیک را در دست گرفت. این امر گفتمانی سه‌مرحله‌ای بود که توسط رهبر معظم انقلاب مطرح شد. با طرح گفتمان جمهوری اسلامی، امریکا در برابر ایران قرار گرفت و شاهد بروز یک گفتمان دوقطبی درباره انقلاب‌های منطقه بین ایران و امریکا بودیم. همچنین واشینگتن تلاش کرد این گفتمان را در منطقه تضعیف کند. بدین ترتیب هر دو طرف با ورود به یک مواجهه گفتمانی، قدرت نرم یکدیگر را به چالش کشیدند. این مقاله با بررسی مراحل این مواجهه تلاش می‌کند برداشت هریک از طرفین از این واقعیت و تلاش آنها برای بازنمایی آن را در خارج تبیین کند.

واژگان کلیدی: امریکا، انقلاب‌های خاورمیانه، ایران، بیداری اسلامی، جنبش اشغال وال استریت، گفتمان.

* jamshidim@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۲

مقدمه

مواجهه راهبردی ایران و امریکا سابقه طولانی و ابعاد مختلفی دارد که یک جنبه اساسی آن، گفتمانی است. قدرت گفتمان سازی یکی از مؤلفه های اساسی قدرت نرم هر کشور محسوب می شود و به تعبیر مقام معظم رهبری، تهاجمی شدن سیاست خارجی امریکا و افراطی شدن گزینه های آن در قبال ایران، ناشی از شکست امریکا در مواجهه با گفتمان جمهوری اسلامی ایران، منطق حاکم بر آن و بسط آن در خاورمیانه بوده است. این وضعیت در شرایطی که شاهد تحولات ژئوپلیتیک در منطقه هستیم، تشدید می شود. نمونه بارز این مواجهه را می توان در «بیداری اسلامی» مشاهده کرد.

مهم ترین تحول در چهارچوب انقلاب های منطقه در سال ۲۰۱۱ این بوده که «مردم» به بازیگران اصلی و فعال صحنه سیاست تبدیل شدند. بدین ترتیب ژئوپلیتیک منطقه توسط عاملی تغییر پیدا کرد که قبلاً نبود. درحالی که تا پیش از این نظریه های رئالیستی با تمرکز بر نقش دولت ها و نوع تعاملات میان آنها قادر به ارزیابی تحولات منطقه بودند، با ورود این بازیگر جدید به صحنه، کل معادله راهبردی منطقه متأثر شد. باراک اوباما رئیس جمهور امریکا در مهم ترین سخنرانی خود درباره انقلاب های منطقه که در محل وزارت خارجه ایراد شد با معرفی پوپولیسم به عنوان منبع تهدید تصریح می کند:

«منطقه ای که متحمل تغییرات گسترده شده منجر به غلبه پوپولیسم خواهد شد که در آن چهارچوب، میلیون ها نفر از مردم - و نه فقط تعداد اندکی از سران - باید به یک سیاست اعتقاد پیدا کنند». وی در ادامه می گوید: «ایالات متحده برای چندین دهه مجموعه ای از منافع اساسی را دنبال کرده است: مبارزه با تروریسم و توقف گسترش تسلیحات هسته ای، تضمین جریان آزاد تجارت و تأمین امنیت منطقه، تقویت امنیت اسرائیل و پیگیری صلح اعراب و اسرائیل... با این حال باید قبول کنیم که استراتژی ای که صرفاً مبتنی بر پیگیری این اهداف باشد، شکم هیچ گرسنه ای را سیر نمی کند یا

موجب ابراز آزادانه اندیشه‌ها نمی‌شود. از سوی دیگر، نپرداختن به آمال و آرزوهای مردم عادی نیز فقط سبب تشدید بدگمانی عمومی به سیاست‌ها و منافع امریکا به بهای مردم منطقه می‌شود» (اوباما، ۱۹ می ۲۰۱۱).

هیلاری کلینتون نیز بعدها در سخنرانی خود، همراهی با مردم را به منزله قرار گرفتن در «جانب درست تاریخ»^۱ معرفی کرد (کلینتون، ۷ نوامبر ۲۰۱۱). با گذر زمان و روشن تر شدن چشم‌انداز تحولات منطقه، باور به نقش مردم به چیزی فراتر از مواضع دیپلماتیک تبدیل شد به طوری که ارزیابی‌های اطلاعاتی امریکا در سال ۲۰۱۲ از جمله ارزیابی اطلاعات ارتش ایالات متحده - که مهم‌ترین ابزار مدیریت تحولات منطقه توسط واشینگتن بوده است - تصریح می‌کند: «رقابت بر سر جلب نظر و اقناع مردم، عامل تعیین‌کننده حکومت‌های تازه تأسیس در شمال افریقا و یا منازعه جاری در سوریه و یمن است» (DIA, 2012: 11-12).

بر این اساس، نقش مردم عامل عدم اطمینان^۲ و پیش‌بینی‌ناپذیری جهت‌گیری آینده تحولات منطقه است. در واقع، گفتمان‌سازی و جذب مردم در یک گفتمان، می‌تواند به ابزار مهم سیاست خارجی در مدیریت تحولات نیز تبدیل شود. بر این اساس، وقوع بیداری اسلامی در منطقه موجب بروز جابه‌جایی در موازنه قدرت در سطح سیاست داخلی کشورهای منطقه شده که سبب شده مخاطبان دیرینه گفتمانی جمهوری اسلامی ایران (مردم) به قدرت برسند و امریکا، مخاطبان خود (حکام مستبد منطقه) را از دست بدهد.

نظریه گفتمان و مواجهه گفتمانی

تبیین تنازع گفتمانی بین دو موجودیت سیاسی، در چهارچوب رویکرد نظری‌ای امکان‌پذیر است که ساختارهای انگاره‌ای و نظام معانی مورد توجه و تمرکز آن باشد؛

1. Right Side of History

2. Uncertainty

از این رو، تحلیل انتقادی گفتمان می‌تواند در این زمینه به عنوان چهارچوبی نظری مورد استفاده قرار گیرد. این رویکرد گفتمانی در قالب زبان‌شناسی انتقادی شکل گرفت. در زبان‌شناسی انتقادی، گفتمان ماهیتی تأسیسی و تکوینی دارد. گفتمان به صورت یک مفهوم کلان تعریف می‌شود که فرایندهای اجتماعی را شکل می‌دهد؛ در نتیجه، نقشی اساسی و بنیادی در ایجاد و تأسیس هویت‌ها و باورهای اجتماعی دارد. گفتمان، موجودیتی خودمختار و مستقل است که صرفاً از قدرت اجتماعی ریشه نمی‌گیرد، بلکه خود نوعی تجلی و نموده قدرت اجتماعی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۳).

تحلیل انتقادی گفتمان، حاصل تلاش‌های فکری و نظری اندیشمندانی چون فوکو، لاکلائو و موفه است. تحلیل انتقادی گفتمان از مطالعه و توصیف ساختار، کارکرد، رویه‌ها و کردارهای گفتمانی فراتر می‌رود. در حقیقت، نظریه گفتمان در سنت انتقادی، به نقش معنادار کردارها و اندیشه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی می‌پردازد. این رویکرد همچنین شیوه‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که از طریق آنها، نظام‌ها و ساختار معانی، نوع خاصی از کنش و عمل ممکن می‌شود. در چهارچوب تحلیل انتقادی گفتمان، تعاریف متفاوتی از گفتمان ارائه شده است. بعضی گفتمان را ایدئولوژی تعریف کرده‌اند، اما با این تفاوت که گفتمان برخلاف ایدئولوژی، واجد ویژگی‌های تقلیل‌گرایانه، حقیقت‌مدارانه، جهان‌شمول و هژمونی نبوده و جهان‌بینی را توجیه نمی‌کند؛ از این رو، گفتمان فراتر از ایدئولوژی سستی است، به گونه‌ای که انواع متفاوتی از کردارها و عمل‌های اجتماعی و سیاسی، نهادها و سازمان‌ها را نیز دربرمی‌گیرد (هوارت، ۱۳۸۴، صص. ۱۹۶-۱۹۵).

فوکو گفتمان را عام‌تر از ایدئولوژی سیاسی می‌داند؛ زیرا ممکن است سازوکارهای آن، مرزهای چند ایدئولوژی را درنوردد. رویکرد لاکلائو به گفتمان، استعلایی است؛ یعنی گفتمان پیش از هر چیز که شناخت و کنش انسان را معنا می‌بخشد وجود دارد و انسان، تنها از طریق گفتمان قادر است جهان را درک و فهم کند؛ به عبارت دیگر، امکان

اندیشه، عمل و درک کامل، به وجود گفتمان بستگی دارد که پیش از هرگونه بی‌واسطگی عینی^۱ حضور دارد، ولی دچار تغییر و تحول می‌شود. لاکلائو و موفه گفتمان را مجموعه‌ای معنادار از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی تعریف می‌کنند که فراتر از گفتار و نوشتار است.

نظریه لاکلائو و موفه، قابلیت فراوانی در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی دارد. این قابلیت، در سایه به‌کارگیری مفاهیمی چون «مفصل‌بندی» به دست آمده است. مفصل‌بندی، کنشی است که میان عناصر مختلف مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و... چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه آنها دگرگون می‌شود و هویتی جدید می‌یابند. از این‌رو هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید، شکل می‌گیرد. در واقع گفتمان، پیکره نظام‌مندی است که از مفصل‌بندی عناصر و مفاهیم مرتبط حاصل می‌شود و مجموعه‌ای از واژگان را دربرمی‌گیرد که به گونه‌ای معنادار با هم مرتبطند؛ به عبارت دیگر، گفتمان‌ها مفصل‌بندی مجموعه‌ای منسجم از افراد، مفاهیم و واژگان هستند که حول یک دال^۲ برتر قرار گرفته‌اند و به زندگی انسان معنا می‌بخشند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳).

هویت‌ها برساخته مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند. به اعتقاد لاکلائو و موفه، هیچ‌چیز بنیادینی وجود ندارد که به بقیه پدیده‌ها معنا و هویت ببخشد. هویت هر چیز صرفاً در شبکه هویت‌های دیگر که باهم مفصل‌بندی شده‌اند، پدید می‌آید. هویت از این منظر «ارتباطی» است؛ یعنی گفتمان، هویت خود را از طریق رابطه‌ای که بین عناصر گوناگون برقرار می‌شود، کسب می‌کند؛ در نتیجه، بر اساس چگونگی ارتباط و پیوند عناصر مجزا، هم هویت فردی آنها شکل می‌گیرد و هم هویت مجموع آنها به عنوان کلیت واحدی به نام گفتمان. لاکلائو و موفه عمل گردآوری اجزا و عناصر گوناگون و

1. Factual Immediacy

2. Signifier

قرار گرفتن آنها در کنار هم و کسب هویت جدید را «مفصل‌بندی»^۱ می‌نامند. به نظر آنان، مفصل‌بندی هر کنش و عملی است که رابطه‌ای میان عناصر گوناگون ایجاد کند؛ به گونه‌ای که هویت آنها بر اثر این کنش تغییر کند.

از نظر لاکلائو و موفه، گفتمان‌ها تنها دریچه شناخت انسان به سوی جهانند. هر گفتمان به همه چیز در چهارچوبی از نظام معنایی، مفهومی خاص می‌بخشد. مفهومی که مختص همان نظام معنایی است. به نظر این دو، همه چیز ماهیتی گفتمانی دارد و یا نوعی سازه گفتمانی است و در رابطه با دیگر اشیا معنا می‌یابد. بر این اساس، اشیا و کنش‌ها تنها به منزله جزئی از یک نظام معنایی گسترده (گفتمان)، قابل درک و فهم هستند. در حقیقت، معنای اجتماعی گفتارها، کنش‌ها و نهادها، همگی در ارتباط با بستر و بافت کلی‌ای که بخشی از آن هستند، درک می‌شود؛ از این رو، موضوعات و مفاهیم برای معنادار بودن، باید بخشی از یک چهارچوب گفتمانی گسترده‌تر باشند. در واقع، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. اعمال، گفتار و پدیده‌ها، زمانی معنادار و قابل فهم می‌شوند که در چهارچوب گفتمانی خاص قرار بگیرند. در این هنگام، از درون گفتمان‌های متفاوت، جهان هم متفاوت درک می‌شود و ممکن است یک فعل، سخن، نماد یا غیره در دو گفتمان متفاوت، معنایی متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر داشته باشد. از نظر لاکلائو و موفه، گفتمان صرفاً به معنای گزاره‌های زبانی نیست. به عنوان مثال در گفتمان لیبرال دموکراسی، صندوق‌های رأی، رقابت‌های حزبی، رسانه‌ها، کرسی‌های تدریس دانشگاهی و غیره همه پدیده‌هایی گفتمانی هستند؛ به عبارت دیگر، نموده‌های عینی گفتمان نیز بخشی از خود گفتمان محسوب می‌شوند.

بر اساس آنچه گذشت، گفتمان را می‌توان به این صورت تعریف کرد: مجموعه‌ای از احکام و قضایای منطقی به هم پیوسته و مرتبط، مانند مفاهیم، مقولات، طبقه‌بندی‌ها و

قیاس‌ها که جهان اجتماعی را بر ساخته یا معنادار می‌سازند؛ به گونه‌ای که بعضی از رفتارها و کردارها، ممکن و مشروع و برخی دیگر، نامشروع و غیرممکن می‌شوند؛ بنابراین، سه معنا و کارکرد را برای گفتمان می‌توان تصور کرد؛ نخست، گفتمان به عنوان نظام دلالت که واقعیت‌های اجتماعی را بر ساخته و قوام می‌بخشد. این تلقی از گفتمان، مبتنی بر فهمی سازه‌نگارانه از معناست؛ به گونه‌ای که اشیا و امور، به خودی خود هیچ معنایی نداشته و جهان مادی نیز هیچ گونه معنایی را حمل و منتقل نمی‌کند، بلکه افراد با استفاده از این نظام دلالت یا گفتمان، به اشیا معنا می‌بخشند؛ دوم، گفتمان، متضمن قدرت مولد بوده و قادر به تولید و بازتولید اشیا است که در این نظام معنایی و دلالت تعریف می‌شوند؛ از این رو، گفتمان علاوه بر فراهم ساختن زبانی برای تحلیل و طبقه‌بندی پدیده‌ها، راه‌ها و شیوه‌های بودن و کنش در جهان را قابل فهم و «رژیم حقیقت»^۱ خاصی را عملیاتی می‌سازد و سایر اشکال ممکن هویت و کنش را، مستثنا و حذف می‌کند؛ سوم، گفتمان در چهارچوب بازی رویه‌ها و کردارها، چگونگی مسلط شدن یک نظام معنایی و ساخت‌دهی به معانی در ارتباط با اعمال رویه‌ها و فهم‌پذیری و مشروع‌سازی آنها را توضیح می‌دهد.

یکی از موضوعات مهم در نظریه گفتمان، امکان تثبیت، انسداد و هژمونی گفتمانی است. آیا امکان هژمونی یک گفتمان بر ابعاد و بخش‌های گوناگون سیاست و جامعه وجود دارد؟ تحلیلگران گفتمان در این مورد دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ فوکو بر این اعتقاد است که ماهیت تفوق‌طلب و فراگیر گفتمان موجب می‌شود، با وجود پادگفتمان‌های دیگر، یک گفتمان به منزلت هژمونیک برسد و گفتمان‌های دیگر را به حاشیه براند؛ از این رو، در هر بازه زمانی و حوزه موضوعی، در عین ضدیت و تنازع گفتمان‌ها، یکی از آنها تفوق و تسلط می‌یابد و به رفتارها و رویه‌های گفتمانی شکل و معنا می‌دهد. در حقیقت، گفتمان بر پایه اصل «انتظام در

پراکندگی^۱ حدود هویت خود را می‌یابد.

لاکلائو و موفه در چهارچوب نظریه رابطه‌ای گفتمان، برخلاف فوکو معتقدند: سرشت سیال زبان، اجازه تثبیت کامل معنا را نمی‌دهد و در نتیجه، امکان هژمونی و استیلای دائم و کامل یک گفتمان وجود ندارد. بر اثر فرایند تکثیر معانی^۲، معنا همواره در معرض تغییر و تحول است؛ بنابراین، هیچ گفتمانی یک کل واحد، بسته و نفوذناپذیر نیست. گفتمان همیشه در یک میدان گفتمانی^۳ قرار دارد که منازعه و مبارزه بر سر تعیین معنا در جریان است. همواره عناصر و اصولی وجود دارند که گفتمان‌های گوناگون بر سر تعیین معنا و مدلول^۴ آنها، با هم اختلاف نظر و رقابت دارند. لاکلائو و موفه این نوع تعامل بین گفتمان‌ها را «ضدیت»^۵ می‌نامند. وجود میدان گفتمانی و ضدیت بدین معناست که هویت یک گفتمان دائماً در معرض تهدید و تغییر است (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۸، صص. ۵۶-۵۹).

یکی از اساسی‌ترین منازعات در عرصه اجتماع و سیاست، کشمکش برای تعیین معنا و تعلق یک مفهوم به یک گفتمان خاص است. جامعه سرشار از این ضدیت‌ها و مبارزات گفتمانی در حوزه‌های موضوعی متفاوت از جمله سیاست خارجی است. هدف از این معارضه گفتمانی، دست‌یافتن به منزلت هژمونیک است. در واقع، عمل استیلاجویی، نوعی رویه و کردار مفصل‌بندی برای تعیین و تعریف قواعد و معانی حاکم و غالبی است که هویت و صورت‌بندی‌های گفتمانی را می‌سازند. این رفتار هژمونیک، مستلزم مرزبندی سیاسی بین نیروهای سیاسی و همچنین وجود دال‌های شناوری^۶ است که گفتمان‌ها برای تعریف و تثبیت معنا و مدلول آنها، با هم رقابت و

1. Regularity in Dispersion

2. Polysemy

3. Discursive Field

4. Signified

5. Antagonism

6. Floating Signifiers

کشمکش دارند. هدف رویه‌های هژمونیک، مفصل‌بندی دال‌های شناور و عناصر تصادفی در یک طرح سیاسی و سپس معنابخشیدن به آنهاست. بر این اساس، تثبیت رابطه بین دال و مدلول، هژمونی تعریف می‌شود؛ بنابراین، اگرچه ممکن است یک گفتمان بر اثر ضدیت و تنازع گفتمانی، نتواند به طور کامل و دائم بر کلیه ابعاد و جوانب جامعه غلبه پیدا کند و تمام معانی را تعیین و تثبیت کند، در شرایط و وضعیت‌های خاص، دستیابی موقت به هژمونی امکان‌پذیر است؛ از این رو، انسداد جزئی گفتمان و تثبیت جزئی هویت نیز امری ممکن است.

آنچه لاکلائو و موفه در تبیین قالب‌های گفتمانی بیان کردند با نظریه فوکو شباهت‌هایی دارد. اگرچه نگرش فوکو از نظریه‌های لاکلائو و موفه فراگیرتر است، تمامی آنان بر این اعتقادند که بازنمودها و نمادها می‌تواند معادله قدرت را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین زبان سیاسی کشورها در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را باید انعکاس معادله جدیدی از قدرت دانست که توانسته موجودی خود را بر دیگران تحمیل کند. فوکو بر این اعتقاد است که گفتمان فراتر از زبان، نماد و ادبیات سیاسی است. وی اعتقاد دارد که گفتمان در هویت‌ها و کنش دائمی بازیگران منعکس می‌شود.

مراحل مواجهه گفتمانی

۱. ارائه تعریف از چیستی و ماهیت انقلاب‌ها

با وقوع تحولات انقلابی منطقه و سرایت آن از تونس به مصر، رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با ورود شخصی و ارائه تعریف از چیستی و ماهیت جریان جدید انقلاب‌ها در منطقه خاورمیانه، یک عرصه استراتژیک را در این باره گشودند. این در حالی بود که هنوز انقلاب مصر به نتیجه نرسیده بود و حسنی مبارک همچنان بر مسند قدرت بود و ایالات متحده نیز همچنان به لزوم باقی ماندن وی در قدرت و یا در نهایت شناسایی وی به عنوان بخشی از روند «انتقال نظام‌مند»^۱ اعتقاد داشت. رهبر معظم

انقلاب در مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، خطبه‌های نماز جمعه و همایش‌های بین‌المللی درباره انقلاب‌های منطقه، با معرفی این پدیده جدید به عنوان «بیداری اسلامی» هویتی ممتاز به آن بخشید. مهم‌ترین شاخص‌های هویت‌بخش به این تحولات از نظر ایشان شامل این موارد می‌شد: این انقلاب‌ها صبغه اسلامی جدی دارند؛ ضد امریکایی و ضد اسرائیلی هستند؛ انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک الگو، ارتباط و نسبت مستقیمی با این انقلاب‌ها دارد. رهبر معظم انقلاب اسلامی تصریح کردند یکی از عوامل مهم الهام‌بخش به این انقلاب‌ها، بقای نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی یعنی جمهوری اسلامی ایران بوده است. بدین ترتیب، ایشان عامل محرک انقلاب‌ها را اسلام و آرمان این حرکت مردمی را اسلام‌خواهی معرفی کردند.

درحالی‌که واشینگتن و متحدانش هنوز درک منسجم و استراتژی مشخصی برای برخورد با این پدیده جدید منطقه‌ای نداشتند، ورود گفتمانی فعالانه رهبر انقلاب اسلامی به این عرصه و پیامدهای عملیاتی آن در خیابان‌های منطقه، ایالات متحده را متوجه غفلت استراتژیک خود نمود و این کشور مجبور شد به صورت انفعالی به مسئله‌ای که پیشاپیش توسط جمهوری اسلامی ایران تعریف شده بود، پاسخ دهد. این وضعیت موجب بروز یک دوقطبی گفتمانی بین ایران و امریکا شد. امریکا با تعریف حداقلی از ریشه‌های انقلاب‌ها و تقلیل آن به سطوح مادی تلاش کرد روایت ارائه‌شده توسط جمهوری اسلامی ایران را به چالش بکشد و چشم‌انداز حرکت انقلاب‌ها را مدیریت کند. در این میان، هدف راهبردی واشینگتن این بود که الگوی تحولات منطقه را «هر چیزی غیر از انقلاب اسلامی ایران» معرفی کند؛ به همین دلیل مجبور به الگوسازی مصنوعی برای انقلاب‌های منطقه شد.

امریکایی‌ها در ابتدا با قرار دادن تحولات تونس در قالب انقلاب‌های رنگی و معرفی آن به عنوان «انقلاب گل یاس» تلاش کردند این حرکت را در ادامه انقلاب‌های شرق اروپا معرفی کنند. اما با تشدید تحولات، سرایت انقلاب به مصر و فراگیر شدن

آن در سطح منطقه، کاخ سفید شورای امنیت آمریکا را موظف کرد که با برگزاری مجموعه جلسات راهبردی در سطوح بالا به بررسی کلیه انقلاب‌های جهان در چند دهه گذشته بپردازد و از آن میان یک انقلاب را به عنوان الگو برای منطقه به رئیس‌جمهور معرفی کند. در عین حال، شاخص‌هایی نیز برای این بررسی مطرح شده بود از جمله آنکه آن انقلاب‌ها علیه یک دیکتاتور نظامی صورت گرفته باشد و آن دیکتاتور مورد حمایت بلندمدت آمریکا بوده باشد. این بررسی محدود به هیچ حوزه جغرافیایی خاصی نبوده و کلیه انقلاب‌ها از آمریکای لاتین تا اروپا و آسیای شرقی را در بر می‌گرفت. از میان موارد متعدد بررسی شده آنچه در نهایت مورد قبول اوباما قرار گرفت مورد اندونزی بود که سوهارتو که مورد حمایت آمریکا بود، برکنار شد (Solomon, 12/2/2011; Ladler, 28/5/2011)؛ البته این انتخاب نمی‌تواند به سابقه حضور اوباما در اندونزی در دوران کودکی نیز بی‌ارتباط باشد.

به‌رحال شاخص‌های تعریف‌کننده انقلاب‌ها از نظر آمریکا عبارت بودند از اینکه این تحولات از یک سو ریشه در فقر اقتصادی و ناکارآمدی اقتصادی حکومت‌های عربی و از سوی دیگر استبداد سیاسی حکام عرب دارد؛ دین نقشی در بروز این انقلاب‌ها ندارد؛ این انقلاب‌ها ربطی به سیاست خارجی و به‌ویژه مسئله آمریکا و اسرائیل ندارد؛ و در نهایت آنکه هیچ محدودیت جغرافیایی برای معرفی الگو برای این انقلاب‌ها مطرح نیست و لذا لزومی ندارد که الگوی این انقلاب‌ها حتماً از منطقه خاورمیانه معرفی شود. با این حال، اگرچه اوباما اندونزی را الگوی انقلاب مصر انتخاب کرد اما این انتخاب هیچ ظهور و بروز بیرونی نداشت.

با گذر زمان، واشینگتن الگوهای دیگری را نیز با کارکرد الهام‌بخشی برای خاورمیانه معرفی نمود از جمله می‌توان به سخنرانی اوباما طی سفر به اروپای شرقی در اواخر بهار ۲۰۱۱ اشاره کرد. اوباما در این سفر لهستان و جنبش همبستگی جوانان لهستان را که به صورت مسالمت‌آمیز کمونیست‌ها را سرنگون کرده بودند، عامل

الهام‌بخش بهار عربی معرفی کرد که از طریق تماس فرهنگی با تونس به خاورمیانه سرایت کرده بود (Obama, 28/5/2011).

در کنار تلاش برای الگوسازی مصنوعی برای انقلاب‌های منطقه، واشینگتن تلاش کرد تا حد امکان به الگوی انقلاب اسلامی ایران ضربه بزند و آن را الگویی مخدوش و شکست‌خورده معرفی کند. این اقدامات همراه با حجم عظیم فضا‌سازی‌های رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران و نقش آن در منطقه بود. بدین ترتیب، در چهارچوب این دوقطبی گفتمانی، درحالی‌که ایران با ارائه یک الگو و روایت «ایجابی» از چیستی انقلاب‌های منطقه دارای رویکردی فعال بود، ایالات متحده با داشتن رویکردی منفعل، صرفاً روایتی «سلبی» از اینکه انقلاب‌های منطقه چه چیزهایی نیستند، مطرح کرد. تفاوت در عمق معنا و دلالت‌های دو کلیدواژه «بیداری اسلامی» و «بهار عربی» به‌خوبی بیانگر این واقعیت است.

۲. پیش‌بینی سمت‌وسوی حرکت انقلاب‌ها؛ غرب یا شرق

درحالی‌که امریکا و متحدانش همچنان در حال تلاش برای متهم کردن و منزوی کردن ایران در خاورمیانه انقلابی بودند، رهبر معظم انقلاب اسلامی فاز دوم مواجهه گفتمانی را از نقطه‌ای کلید زد که هیچ‌کس انتظار نداشت. ایشان با تأکید بر اصالت و بنیادین بودن این انقلاب‌ها، نه‌تنها آن را محدود به خاورمیانه ندانستند بلکه در یک پیش‌بینی بدیع، چشم‌انداز آن را حرکت به قلب اروپا و امریکا معرفی کردند. ایشان تصریح کردند: «فقط این نیست که در کشورهای شمال آفریقا و منطقه غرب آسیا که امروز ما در آنجا قرار داریم، حرکات بیداری‌ای به وجود آمده باشد؛ این حرکت بیداری تا قلب اروپا خواهد رفت» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۲/۱۴). این در حالی بود که هنوز هیچ خبری از جنبش اشغال وال استریت نبود. در این رویکرد، اروپا و امریکا حلقه‌ای از زنجیره انقلاب‌های منطقه معرفی شدند و این در حالی بود که تمام تلاش غرب آن بود که این انقلاب‌ها حتی به سطح منطقه‌ای نیز توسعه پیدا نکند. در عین حال باید به این

نکته نیز توجه کرد که آمریکا و متحدانش به دنبال این بودند که با تسری ناآرامی‌ها به ایران یعنی شرق، و در صورت امکان به چین و روسیه، هم انگیزه و الگوی ایران برای تأثیرگذاری بر منطقه را مدیریت کنند و هم از این پدیده به عنوان ابزار جدیدی در سیاست خارجی خود استفاده کنند. لئون پنتا وزیر دفاع آمریکا مسئله وقوع انقلاب ملهم از بهار عربی در ایران را فقط وابسته به زمان می‌داند:

«بهار عربی قطعاً به ایران سرایت پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم که در انتخابات اخیر ایران به صورت عینی مشاهده کردیم که جنبشی در ایران اتفاق افتاد که همان دغدغه‌هایی را مطرح کرد که اکنون در منطقه می‌بینیم... و من فکر می‌کنم که این فقط مسئله زمان است که این نوع تغییر، اصلاحات و یا انقلاب در ایران رخ دهد. ما باید تلاش کنیم هر اقدامی که می‌توانیم برای حمایت از این جریان انجام دهیم و در عین حال باید از شرایط هم تحلیل داشته باشیم تا اقدامی نکنیم که موجب پس‌رفت این جریان شود... من فکر می‌کنم جنبش اصلاحات در ایران مطالب بسیار زیادی از تونس، مصر، لیبی و سوریه یاد گرفته است... یکی از مسائلی که ما در تحولات تونس و مصر به دنبال آن بودیم این بود که چه چیزی این جرقه را زد؟ چه چیزی باعث وقوع این تحولات شد؟ فهرست عوامل شامل مواردی از جمله رسانه‌های اجتماعی و جمعیت جوان ناامید از آینده می‌شد. واقعیت این است که وقتی مردم تصمیم بگیرند که زمان آن فرا رسیده، آنگاه تغییرات عظیم رخ می‌دهد و من فکر می‌کنم این امر نه تنها در مورد خاورمیانه بلکه درباره ایران هم صادق است» (Panetta, 6/9/2011).

عاموس یادلین رئیس سابق اطلاعات ارتش رژیم صهیونیستی نیز در سخنرانی در مؤسسه واشینگتن چند بار تأکید می‌کند که «شاید بزرگ‌ترین فرصت یا مهم‌ترین فرصت تحولات کنونی آن است که انقلاب گل یاس به ایران سرایت کند» (Yadlin,)

30/5/2011). بدین ترتیب، رهبر معظم انقلاب اسلامی در حالی ایده راهبردی تسری انقلاب‌ها به غرب را مطرح کردند که غرب در پاسخ به سیاست ایران، به دنبال تسری انقلاب‌ها به شرق بود. در این دوره جنبش اشغال وال استریت در هفدهم سپتامبر ۲۰۱۱ اعلام موجودیت کرد.

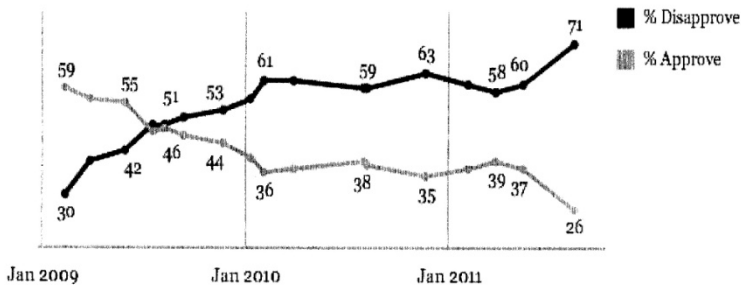
پیوندهای میان جنبش اشغال وال استریت و بیداری اسلامی

با وقوع جنبش اشغال وال استریت، این پیش‌بینی در عین ناباوری همگان به حقیقت پیوست. درحالی‌که پایگاه اینترنتی رسمی این جنبش حرکت خود را الهام‌گرفته از انقلاب میدان تحریر قاهره معرفی می‌کرد امریکا تلاش کرد که با سانسور و انحراف خبری، خود را در امتداد بیداری اسلامی خاورمیانه نشان ندهد. این در حالی است که بر اساس تعریف خود غربی‌ها از چیستی انقلاب‌های خاورمیانه، قیام‌ها و اعتراض‌های عمومی در کشورهای غربی همپوشانی‌های زیادی با خاورمیانه دارد. مهم‌ترین شاخص در این زمینه که کشورهای غربی تمرکز ویژه‌ای بر آن دارند، نقش و تأثیرگذاری عامل اقتصادی است. در این چهارچوب، سیاست داخلی، ناکارآمدی اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت به عنوان عامل قیام مردمی مطرح می‌شود. این در حالی است که این مؤلفه‌ها را می‌توان در جامعه امریکا نیز مشاهده کرد.

بر اساس نظرسنجی گالوپ در آگوست ۲۰۱۱ (یک ماه قبل از آغاز جنبش اشغال وال استریت) کیفیت مدیریت اقتصادی دولت اوباما با افت شدید مواجه بود به طوری‌که ۷۱ درصد از مردم آن را رد می‌کردند و تنها ۲۶ درصد آن را قبول داشتند. همچنین بر این اساس، میزان محبوبیت کلی اوباما به حدود ۴۰ درصد رسیده بود که برای رئیس‌جمهوری که در دوره اول ریاستش باشد، بسیار سنگین محسوب می‌شود و حتی محبوبیت جورج بوش نیز به‌رغم اعتراض‌ها به جنگ عراق در دوره اول ریاستش، بالاتر از ۴۰ درصد بود (Gallup, 17/8/2011).

President Barack Obama's Approval Ratings on the Economy

February 2009-August 2011



نظرسنجی دیگری که به صورت مشترک توسط روزنامه واشینگتن پست و شبکه ای.بی.سی انجام شده بود نیز با تأیید کاهش شدید محبوبیت اواما و نارضایتی از مدیریت اقتصادی کشور توسط وی، واقعیت مهمی را آشکار می سازد و آن اینکه عدم محبوبیت دولت دموکرات اواما، لزوماً به معنای محبوبیت رقبا و منتقدان وی یعنی جمهوری خواهان نیست چراکه درحالی که اواما حدود ۴۰ درصد محبوبیت دارد جمهوری خواهان کنگره فقط ۲۸ درصد محبوبیت دارند (ABC News/Washington Post, 6/9/2011).



توزیع ثروت در ایالات متحده نیز وضعی به مراتب وخیم تر از مدیریت اقتصادی کشور توسط دولت اوباما داشته است چراکه بازه زمانی رصد آن بزرگتر از عمر کوتاه دولت اوباما است. در همین رابطه، دفتر بودجه کنگره آمریکا که یک نهاد مستقل و فرا حزبی است، در گزارشی رسمی در اکتبر ۲۰۱۱ به بررسی وضعیت توزیع ثروت در بازه زمانی ۲۰۰۷-۱۹۷۹ و سهم یک درصد بالای جامعه از ثروت ملی می پردازد. بر این اساس و در این بازه زمانی، رشد درآمد خالص (پس از کسر مالیات) مردم آمریکا بدین گونه بوده است:

■ ۲۷۵ درصد برای یک درصد بالای جامعه؛

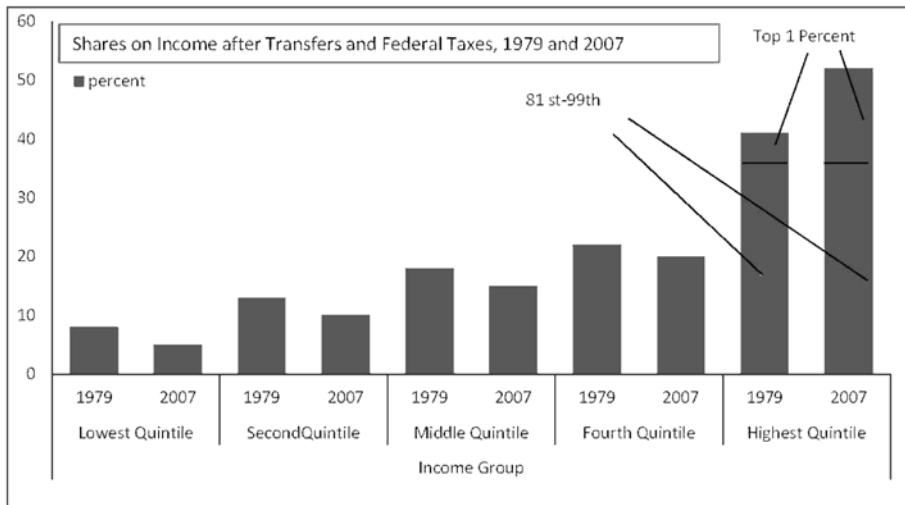
■ ۶۵ درصد برای ۱۹ درصد بعدی جامعه؛

■ کمتر از ۴۰ درصد برای ۶۰ درصد بعدی جامعه؛

■ ۱۸ درصد برای ۲۰ درصد پایین جامعه.

بر این اساس، درحالی که سهم درآمد خانوارهای دارای بیشترین درآمدها افزایش

یافته این سهم برای خانوارهای فقیرتر به مراتب کمتر بوده به طوری که بیشتر گروه‌های درآمدی شاهد کاهش ۲ تا ۳ درصدی سهم خود بوده‌اند (CBO, 25/10/2011). نمودار زیر بیانگر این واقعیت است:



بر این اساس، مشاهده می‌شود که همان نارضایتی اقتصادی و عدم توزیع عادلانه ثروت که طبق تعریف غربی‌ها محرک انقلاب‌های خاورمیانه بوده، در خود ایالات متحده هم وجود داشته است. به لحاظ سیاسی هم جنبش اشغال وال استریت قائل به لزوم پایان دادن نفوذ پول در سیاست و ایجاد یک دموکراسی واقعی در ایالات متحده است. از نظر آنها نمود بارز نبود دموکراسی را می‌توان در نظام انتخاباتی آمریکا مشاهده کرد که با ایجاد «انحصار دو حزبی» عملاً اصل «هر نفر یک رأی» را زیر پا گذاشته است (Hardt, Negri & 11/10/2011).

فارغ از مباحث مربوط به حوزه داخلی آمریکا، همان‌طور که گفته شد مدل مورد نظر واشینگتن برای انقلاب‌های منطقه دو ویژگی دیگر هم داشت: فقدان نقش دین و

نبود محدودیت جغرافیایی برای ارائه الگو. بر اساس همین منطق امریکایی می‌توان گفت که بیداری اسلامی می‌تواند برخلاف میل مقامات واشینگتن، الگوی جنبش اعتراضی امریکا باشد چراکه در جنبش اشغال وال استریت، دین نقشی نداشته و مهم‌تر آنکه همان‌طور که اندونزی دهه شصت میلادی می‌تواند الگوی مصر در ۲۰۱۱ باشد، به طریق اولی مصر سال ۲۰۱۱ نیز می‌تواند الگوی امریکا در همان سال باشد.

جدا از مباحث جدلی و استفاده از برهان خلف در اثبات پیوند میان بیداری اسلامی و جنبش اشغال وال استریت، و همچنین بر اساس آمار و مدارک فوق می‌توان این سؤال گره‌گشا را مطرح کرد که اساساً چرا جنبش اشغال وال استریت پس از بیداری اسلامی اتفاق افتاد؟ اگر بسترهای بی‌عدالتی و اعتراض از قبل در امریکا (همانند خاورمیانه) وجود داشته و نهادینه شده چرا در این زمان خاص به وقوع پیوست؟ اگر فرهنگ اعتراض، بخشی از هویت ملی امریکاست چرا مثلاً در سال ۲۰۱۰ باعث جنبش اشغال وال استریت نشد؟ این امر بیانگر وجود متغیری انگیزشی در بروز این جنبش است؛ به عبارت دیگر، اگرچه بسترها از قبل مهیا بوده اما با بروز بیداری اسلامی، محرک و انگیزشی جدید رخ داد که با الهام‌بخشی موجب تحولات جدید شد؛ لذا در اینجا نیز مانند تحولات خاورمیانه، تأکید صرف بر عامل اقتصادی کفایت نمی‌کند و از قدرت لازم برای تبیین تحولات برخوردار نیست.

از سوی دیگر، این جنبش برخلاف دیگر جنبش‌های اجتماعی امریکا در قرن بیستم، تمایلی ندارد که خود را مثل تسی پارتی^۱، در چهارچوب یک حزب سیاسی تعریف کند (Tarrow, 10/10/2011). در این میان، شدت سرخوردگی‌های اقتصادی و سیاسی اهمیت ویژه‌ای دارند. درحالی‌که مردم امریکا و اروپا از اواخر سال ۲۰۰۷ گرفتار بحران اقتصادی جدی بودند، بیشتر پیش‌بینی‌های اقتصادی و وعده‌های دولتی مبنی بر این بود که از سال ۲۰۱۰ و در نهایت سال ۲۰۱۱ شاهد احیای اقتصادی

1. Tea Party

خواهیم بود. اما وضعیت نه تنها بهتر نشد بلکه در تابستان ۲۰۱۱ مؤسسه رتبه‌سنجی «استاندارد اند پورز» (S&P) رسماً درجه اعتباری امریکا را کاهش داد. همچنین به لحاظ سیاسی باید بر این نکته تأکید کرد که شدت شکاف سیاسی در واشینگتن که بین دولت دموکرات و کنگره جمهوری‌خواه در جریان بود به حدی بالا رفته بود که مؤسسه S&P در توجیه علت کاهش رتبه امریکا تصریح می‌کند:

«شدت مشاجره سیاسی و به درازا کشیدن آن بر سر سقف بدهی‌ها و سیاست‌های مالی مربوط به آن بیانگر آن است که چشم‌انداز پیشرفت در کوتاه‌مدت بر سر رشد هزینه‌های عمومی یا دستیابی به توافق بر سر افزایش درآمدها، از آنچه پیش‌بینی می‌کردیم غیرمحتمل‌تر است... کاهش رتبه اعتباری برآمده از برآورد ما درباره بار فزاینده بدهی‌های عمومی و افزایش بیشتر عدم اطمینان در سیاست‌گذاری است» (S&P, 2011: 3).

به همین دلیل، همان‌طور که درباره آمار میزان محبوبیت استدلال شد، مردم امریکا گزینه‌ای جایگزین برای حل مشکلات خود نمی‌بینند و رویگردانی از دموکرات‌ها به این معنی نیست که جمهوری‌خواهان می‌توانند مشکلات آنها را حل کنند. لذا بن‌بست اقتصادی دلالت بر بن‌بست سیاسی دارد. به همین دلیل باید تصریح کرد که مسئله مردم امریکا «از عدم محبوبیت به عدم مشروعیت» و «از نارضایتی به ناامیدی» تبدیل شده است.

بدین ترتیب، جنبش اشغال وال استریت در زمان و به نحوی اتفاق می‌افتد که به نسبت قابل توجهی بین آن و بیداری اسلامی خاورمیانه را نشان می‌دهد و سیاست امریکا در قبال منطقه را به شدت متأثر می‌سازد. از مجموع استدلال‌های فوق که در چهارچوب مرحله دوم مواجهه گفتمانی جمهوری اسلامی ایران و امریکا رخ داد سه گزاره راهبردی به دست می‌آید:

- بر اساس منطق امریکایی از ریشه انقلاب‌های خاورمیانه، تحولات امریکا در تداوم انقلاب‌های منطقه به وقوع پیوستند و حلقه‌ای از این زنجیره بودند؛

- تحولات امریکا از جنس تحولات خاورمیانه بوده و یا در حالت بدبینانه، همپوشانی‌های بسیار زیادی با هم دارند؛

- دولتمردان ایالات متحده همانند مسئله بیداری اسلامی، قدرت پیش‌بینی تحولات داخلی خود را نداشتند به طوری که نه وقوع آن و نه تأثیرگذاری خاورمیانه بر جامعه داخلی امریکا (حرکت به غرب) را نتوانستند پیش‌بینی کنند.

۳. نقش صهیونیسم

رهبر معظم انقلاب اسلامی در سومین مرحله پیشروی گفتمانی، پیوند بدیعی بین بیداری اسلامی و جنبش اشغال‌وال استریت برقرار کرد. ایشان یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های هویتی قیام‌های منطقه را جهت‌گیری ضدصهیونیستی آنها معرفی و در دیدار با مردم کرمانشاه تصریح کردند:

«از آغاز پیدایش و پیروزی این انقلاب در ایران، مواضع انقلاب نسبت به مسائل منطقه، حرکت‌های منطقه، و قیام‌های منطقه، روشن بوده است. هر جایی که حرکت علیه استکبار است، علیه صهیونیسم است، علیه دولت غاصب صهیونیستی در کشور عزیز فلسطین است، این حرکت، حرکت مقبول و مورد حمایت و تأیید ماست» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۴/۹).

همچنین ایشان در تبیین سیاست جمهوری اسلامی ایران در قبال سوریه تصریح کردند:

«ماهیت قضیه در سوریه با ماهیت قضیه در این کشورها متفاوت است. در این کشورها، حرکت ضد امریکا و ضد صهیونیسم بود، اما در سوریه دست امریکا آشکار و مشهود است؛ صهیونیست‌ها دنبال قضیه هستند. ما نباید اشتباه کنیم. ما نباید معیار را فراموش کنیم. آنجایی که حرکت ضد امریکا و ضد صهیونیسم است، آن حرکت، حرکت اصیل و مردمی است؛ آنجایی که شعارها به نفع امریکا و صهیونیسم است، آنجا حرکت انحرافی است. ما این

منطق را، این بیان را، این روشنگری را حفظ خواهیم کرد» (آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۴/۹).

بر این اساس، ایشان یک جنبش استاندارد اسلامی را جنبشی تعریف کردند که در مبارزه با صهیونیسم صراحت داشته باشد:

«هر جایی که احساس بشود کاری دارد انجام می‌گیرد که به نفع اسرائیل است، به نفع امریکاست، آنجا باید هوشیار باشیم؛ بدانیم این حرکت، حرکت بیگانه است؛ حرکت غریبه است؛ حرکت خودی نیست. آنجایی که حرکت، یک حرکت اسلامی و ضد صهیونیستی و ضد استکباری و ضد استبدادی و ضد فساد است، آنجا حرکت، حرکت درستی است؛ آنجا همه با هم خودی هستیم؛ دیگر شیعه هستیم، سنی هستیم، از این کشوریم، از آن کشوریم، تفاوت نمی‌کند. باید همه یک‌جور فکر کنیم» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۱۱/۱۰).

از سوی دیگر مقام معظم رهبری با حمایت از اکثریت ۹۹ درصدی امریکا تأکید کردند که یک درصد اقلیت حاکم بر اکثریت، همان رهبران و یا عوامل صهیونیسم بین‌الملل هستند و لذا جنبش اشغال وال استریت اساساً ضد صهیونیستی است. ایشان در جمع مردم کرمانشاه تأکید می‌کنند:

«مردم امریکا در واقع به حاکمیت اقلیت یک‌درصدی بر اکثریت ۹۹ درصدی معترض هستند که مالیات و پول مردم امریکا را هزینه به راه انداختن جنگ در افغانستان و عراق و حمایت از رژیم صهیونیستی می‌کنند... حمایت از اسرائیل را همین یک درصد می‌کنند. مردم امریکا انگیزه و علاقه‌ای به حمایت از اسرائیل ندارند که پول بدهند، مالیات بدهند، خرج کنند، برای اینکه بتوانند غده سرطانی اسرائیل، دولت جعلی اسرائیل را در یک منطقه‌ای سر پا نگه دارند» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۷/۲۰).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در نظریات گفتمان گفته شد، رویکرد رهبر معظم انقلاب اسلامی به مقوله بیداری اسلامی فراتر از الفاظ زبانی است که پس از وقوع این تحولات در خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ ابراز شد. در واقع در اینجا با یک گفتمان کلان مواجه هستیم که حتی پیش از وقوع تحولات سال ۲۰۱۱، جهان‌بینی حاکم بر گفتمان ایشان، بروز چنین مسائلی را انتظار داشت و در واقع، پیش‌بینی می‌کرد. در واقع از نظر ایشان:

«مجموعه برنامه‌های دین و از جمله برنامه‌های اسلام سه منطقه اساسی از وجود انسان را باید فرا بگیرد و پوشش بدهد. یک منطقه، منطقه عقل انسان است که عقل را از گمراهی‌ها نجات بدهد، و لذا افکار و تصورات و فهم درست از حقایق عالم در این منطقه قرار می‌گیرد و به اصطلاح شکل‌دهنده جهان‌بینی است... منطقه دوم، منطقه روح انسانی است که به آن اخلاق می‌گوییم... هدایت وحی شامل اینها هم می‌شود؛ به عنوان منطقه دوم که هدایت وحی و برنامه الهی و آسمانی ادیان سعی می‌کند اینها را برطرف بکند. منطقه سوم، منطقه عمل و منطقه کارکرد آنها در زندگی است، یعنی چه کاری را بکنیم و چه کاری را نکنیم؟ که این منطقه سوم، بلاشک ارتباط مستحکمی با آن دو منطقه قبلی دارد، یعنی عقلیات و ذهنیات در چگونگی عملکرد تأثیر می‌گذارند چنان‌که روحیات و خصلت‌ها هم در چگونگی عملکرد تأثیر می‌گذارند و این سه منطقه مجموعه وحی الهی را شامل می‌شود؛ یعنی برنامه آسمانی ادیان و دین پیغمبر خاتم(ص) شامل هر سه اینهاست که باید به این سه ایمان آورد و آنچه نازل شده قرآن است که شامل این سه منطقه است» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱/۱۳۷۰).

به بیان دیگر، سه عرصه بینش، منش و کنش انسان به هم وابسته و نیازمند هدایت الهی هستند. در این میان، الفاظ و زبان فقط بخشی از کنش محسوب می‌شود. این پیوستگی

میان سه عرصه فوق در جریان بیداری اسلامی آشکارا قابل مشاهده است و لذا «انتظار» وقوع چنین تحولاتی از این گفتمان دینی برمی خیزد. ایشان به صراحت تصریح می کنند:

«حقیقتی را بگوییم؛ پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی در ایران که زلزله عظیمی را در حکومت های دنیا طلب شرق و غرب پدید آورد و ملت های مسلمان را در جوش و خروشی بی سابقه انداخت، ما غالباً انتظار داشتیم که مصر پیش از همه جا به پا خیزد... اما از مصر صدای واضحی شنیده نمی شد... وقتی ملت مصر را در میدان تحریر و میادین دیگر شهرهای مصر دیدم، پاسخ خود را شنیدم» (آیت الله خامنه ای، ۱۳۹۰/۶/۲۶).

جنبش اشغال وال استریت نخستین جنبش اجتماعی امریکاست که در خارج از ساختار سیاسی و اقتصادی امریکا قرار دارد و انتقادات و اعتراض های آن متوجه کلیت نظام حکومتی ایالات متحده است. این جنبش با الهام از بیداری اسلامی در خاورمیانه موجب بروز تهدیدهای جدی برای امریکا و متحدانش و تبدیل به فرصتی راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران شد. رهبر معظم انقلاب اسلامی با بهره گیری از این فرصت، سرمایه ای راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران در این زمینه خلق کردند. درحالی که دولت های مختلف امریکایی از جمله دولت اوباما تلاش جدی ای را برای انزوای گفتمانی جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام تدارک دیده بودند (از جمله برنامه احیای وجهه امریکا در جهان اسلام و سخنرانی های متعدد در مصر، ترکیه و اندونزی) اما وقوع بیداری اسلامی و سیاست و گفتمان جمهوری اسلامی ایران بار دیگر ماهیت امریکا را در قبال جهان اسلام برملا ساخت. نکته جالب در این میان آن بود که درحالی که امریکا و متحدان غربی اش در برابر مرحله اول گفتمان رهبر معظم انقلاب اسلامی فضا سازی ها و حملات رسانه ای گسترده ای علیه جمهوری اسلامی ایران تدارک دیدند، در پاسخ به مرحله دوم و سوم این گفتمان، موضع گیری نکردند و سکوت کامل رسانه ای خبری اتخاذ کردند. این امر بیانگر شدت آسیب پذیری آنها از

این نواحی است. مهم‌ترین درس‌ها و نتایج برآمده از این نوشتار را می‌توان در گزاره‌های راهبردی زیر خلاصه کرد:

۱. عامل مشترک در بیداری اسلامی و جنبش اشغال وال استریت، نقش بی‌سابقه و تداوم حضور «مردم» در صحنه بوده است. درحالی‌که امریکا با تحقیر این واقعیت و تعبیر آن به «غلبه پوپولیسم بر سیاست منطقه» سعی می‌کند نقش آن را به حداقل برساند، جمهوری اسلامی ایران همواره از محروم شدن مردم و ملت‌های منطقه از تأثیرگذاری بر سرنوشت خود انتقاد داشته است. به نظر می‌رسد متغیر «تداوم حضور مردم» عامل اساسی در تغییر برآوردهای اطلاعاتی و مواضع سیاسی غرب در قبال منطقه باشد؛ به طوری که اینک به جای واژه بهار عربی از کلیدواژه عدم اطمینان یاد می‌کنند. لذا نقش مردم، عاملی تهدیدزا و موجب پیش‌بینی ناپذیری جهت‌گیری آینده تحولات منطقه برای غرب است.

۲. تحولات امریکا و جنبش اشغال وال استریت در تداوم انقلاب‌های منطقه و بیداری اسلامی اتفاق افتاده و حلقه‌ای از این زنجیره است. بر اساس منطق و تعریف خود امریکا از تحولات منطقه، جنبش اشغال وال استریت از جنس بیداری اسلامی بوده و یا در بدبینانه‌ترین حالت همپوشانی‌های بسیار زیادی با آن دارد؛ امریکا همان‌طور که نتوانست وقوع بیداری اسلامی را پیش‌بینی کند نتوانست جهت‌گیری سرایت آن به داخل امریکا را هم پیش‌بینی کند.

۳. ارزیابی مقام معظم رهبری از تحولات منطقه و غرب و چشم‌انداز آن درست بوده است. این در حالی است که هیچ کارشناس داخلی یا خارجی احتمال تسری بیداری اسلامی به قلب اروپا و امریکا را باور نمی‌کرد. این قدرت پیش‌بینی لزوماً برآمده از کار کارشناسی نیست بلکه همان‌طور که قرآن مجید می‌فرماید (یا ایها الذین آمنوا إن تقوا الله یجعل لکم فرقانا) برآمده از تقوا و فرقان است؛ لذا توجه به نوع ترسیم چشم‌اندازها توسط ایشان اهمیت راهبردی و فراتر از آن دارد.

۴. با گذر زمان، امتداد گفتمان جمهوری اسلامی ایران، برخلاف امریکا، حفظ شده است. گفتمان ایران در این رابطه منسجم و قابل بسط بوده درحالی که گفتمان امریکا ناقص بوده و تغییر کرده است. مثلاً در قبال خاورمیانه، به جای بهار عربی از وضعیت عدم اطمینان استفاده می شود و در مورد جنبش اشغال وال استریت، اوپاما در نهایت در سخنرانی وضعیت اتحادیه سال ۲۰۱۲ آن را عملاً به صورت غیررسمی^۱ به رسمیت شناخت اما به جای تفکیک یک در برابر ۹۹ درصد از دو درصد در برابر ۹۸ درصد استفاده کرد. این واقعیت به خاطر تمرکز صحیح ایران بر ریشه های واقعی انقلابها است (Obama, 25/1/2012).

۵. وقوع جنبش اشغال وال استریت قدرت نرم ایالات متحده را هم در خاورمیانه و هم در درون جامعه امریکا تضعیف کرد. تخریب الگوی امریکا برای منطقه در شرایطی که منطقه به یکباره به دنبال الگو می گردد، به شدت بر توان تأثیرگذاری امریکا بر خاورمیانه اثرگذار است. در شرایطی که الگوی دموکراسی غربی با حضور مستقیم مردم در تعارض قرار گرفته و تضعیف شده، کنگره امریکا حاضر نشد حتی یک جلسه استماع برای بررسی چیستی و نوع پاسخ به خواسته های جنبش اشغال وال استریت برگزار کند.

۶. برخلاف ادعاهای مقامات غربی، ارزیابی های اطلاعاتی امریکا تصریح می کنند که آینده خاورمیانه به سمت دینی تر شدن حرکت می کند (DIA, 16/2/2012).

۷. تحولات منطقه موجب تقویت اراده سیاسی - انقلابی جمهوری اسلامی ایران شد و حقانیت اصول انقلاب اسلامی و صحیح بودن سیاست خارجی ایران در سه دهه گذشته را بار دیگر نمودار ساخت.

۸. تشدید شکاف سیاسی در واشینگتن، تضعیف قدرت نرم امریکا در داخل و در منطقه راهبردی خاورمیانه، و محدودیت های راهبردی امریکا در توسل به قدرت سخت

که نمود بارز آن در سند بازبینی استراتژی دفاعی امریکا (Sustaining US Global Leadership, 2012) قابل مشاهده است همگی بیانگر آن است که افول قدرت امریکا جدی تر از گذشته مطرح است.

۹. درحالی که گفتمان ایران در امریکا به ثمر نشست، گفتمان امریکا و تلاش برای شبیه سازی انقلابها در ایران عقیم ماند. این امر بیانگر میزان آسیب پذیری غرب در مورد ورود ایران به صحنه داخلی آنها و میزان قدرت داخلی جمهوری اسلامی ایران است.

Archive of SID

منابع و مأخذ

- آیت‌الله خامنه‌ای، ع. (۱۳۷۰/۸/۱). تفسیر سوره بقره.
- آیت‌الله خامنه‌ای، ع. (۱۳۹۰/۶/۲۶). بیانات در اجلاس بیداری اسلامی.
- آیت‌الله خامنه‌ای، ع. (۱۳۹۰/۷/۲۰). بیانات در جمع مردم کرمانشاه.
- آیت‌الله خامنه‌ای، ع. (۱۳۹۰/۴/۹). بیانات دیدار مسئولان نظام در روز عید مبعث.
- آیت‌الله خامنه‌ای، ع. (۱۳۹۰/۱۱/۱۰). بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی «جوانان و بیداری اسلامی».
- آیت‌الله خامنه‌ای، ع. (۱۳۹۰/۱۱/۱۰). بیانات در جمع معلمان.
- حسینی‌زاده، م. ع. (۱۳۸۳). «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی. شماره ۲۸.
- دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۸۸). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت.
- هوارت، د. (۱۳۸۴). «نظریه گفتمان»، در: روش و نظریه در علوم سیاسی، مترجم: امیرمحمد حاجی‌یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ABC News/Washington Post, (6/9/2011). "Politics and the Economy, Summer of Discontent Slams Obama and Republicans". <http://www.langerresearch.com/uploads/1126a1PoliticsandtheEconomy.pdf>
- CBO (Congressional Defense Budget) (25/10/2011). "Trends in the Distribution of Household Income Between 1979 and 2007", <http://cbo.gov/sites/default/files/cbofiles/attachments/10-25-HouseholdIncome.pdf>
- Clinton, H. (2011). "Secretary of State Clinton remarks to the National Democratic Institute". <http://www.state.gov/secretary/rm/2011/11/176750.htm>
- DIA (Defense Intelligence Agency) (16/2/2012). "Annual Threat Assessment: Statement before the Senate Armed Services Committee". <http://www.dia.mil/public-affairs/testimonies/2012-02-16.html>
- Donilon, T. (22/11/2011). *National Security Advisor Tom Donilon's speech about*

U.S. policy on Iran. Brookings Institution.

- Gallup, (2011). "New Low of 26% Approve of Obama on the Economy". <http://www.gallup.com/poll/149042/new-low-approve-obama-economy.aspx?version=print>
- Hardt, M. & Negri, A. (11/7/2011). "The Fight for 'Real Democracy' at the Heart of Occupy Wall Street". *Foreign Affairs*.
- Ladler, M. (28/5/2011). "Obama Cites Poland as Model for Arab Shift". *New York Times*. <http://www.nytimes.com/2011/05/29/world/europe/29prexy.html>
- Obama, B. (25/1/2012). "State of the Union 2012", *The White House*. <http://www.whitehouse.gov/state-of-the-union-2012>
- Obama, B. (28/5/2011). "Remarks by President Obama and Prime Minister Tusk of Poland in Joint Press Conference in Warsaw". *White House*.
- Panetta, L. (6/9/2011). "Iran revolution matter of time, Charlie Rose". *Reuters*. <http://af.reuters.com/article/energyOilNews/idAFN1E78523C20110907?pageNumber=2&virtualBrandChannel=0>
- S & P (Standard & Poors), (5/8/2011). "United States of America Long-Term Rating Lowered To 'AA+' On Political Risks And Rising Debt Burden; Outlook Negative".
- Solomon, J. (12/2/2011). "In Indonesia, a Model for Egypt's Transition". *Wall Street Journal*.
- "Sustaining US Global Leadership: Priorities For 21st Century", (2012). Department of Defense, http://www.defense.gov/news/Defense_Strategic_Guidance.pdf
- Tarrow, S. (10/10/2011). "Why Occupy Wall Street is Not the Tea Party of the Left". *Foreign Affairs*.
- Yadlin, A. (30/5/2011), "Winds of Change in the Middle East: A View from Israel". *Washington Institute for Near East Policy*.